

و مأمورین انتظامی هم از همان صبح زود در جنب و جوش بودند، از جلوی نرده‌های شبستان زیر گنبد مسجدشاه پرده‌ای زرد تا نزدیکی حوض کشیده شده بود که می‌بایستی مردم از میان این پرده عبور کرده به داخل شبستان بروند.

استاد طهماسبی از قسمت راست راهرو مسجد وارد صحن شد و در گوشه‌ای به انتظار ایستاد. عقر به ساعت بین ۸ و ۹ را نشان می‌داد که پاسبانان از اولین پله جلوخان تا جنب پرده بدون فاصله ایستاده و خیابانی از دو صف پاسبان تشکیل شده بود. کارآگاهان بسیار مراقب اوضاع بودند و هر حرکتی را تحت مواظبت شدید قرار می‌دادند، و افسران مربوطه هم سخت در تکاپو بودند.

استاد خلیل طهماسبی بسیار مایل بود که او را در یکی از شب‌نشینی‌ها و مجلس رقص و فساده بود نابود کند ولی موفق نشد، طهماسبی از ابتدای تشکیل خیابان از صف پاسبانها برای عبور و مرور آزادانه رجال، در نزدیکی دالان «راهرو» پشت سر یکی از پاسبانان با قیافه‌ای آرام و قلبی مستقر و مطمئن ایستاد، و سرخویش را خم نموده راهرو را نگاه می‌کرد تا ورود حریف خود را قبلاً اطلاع یابد.

ختم شروع شده بود، و بتدریج وزراء و وکلا و مدیران کل و معاونین وزارت‌خانه‌ها و عده‌ای هم از قبیل آقای بهبهانی و غیره وارد مسجد شاه شده و هریک در گوشه‌ای می‌نشستند، همه منتظر نخست‌وزیر بودند، ساعت ۱۰ شده بود و زمزمه می‌کردند که نخست‌وزیر بعلت کثرت مشاغل امروز به ختم نمی‌آید. در این هنگام سرتیپ دفتری رئیس شهربانی رزم‌آرا درحالی‌که کیفی در دست داشت وارد شد و پس از مختصر توقفی مسجد را ترک کرد.

در این موقع که تقریباً ساعت ۱۰/۳۰ بود جوانی با شتاب از خارج مسجد وارد شد و در کنار طهماسبی جای گرفت و به ایشان اطلاع داد که رزم‌آرا از اتومبیل مشگی رنگش پیاده شده و با طمطراق هرچه بیشتر بسوی مسجد می‌آید.

چهره طهماسبی از هم شکفت و دست چپ خویش را بحرکت درآورد؛ «از خصوصیات طهماسبی این است که دست چپ او حالت و قدرت دست راست دیگران را دارد، و در آن روز هم با دست چپ تیراندازی کرد»، هفت تیر بلژیکی هم در قسمت پهلوی راست ایشان درحالی‌که لوله آن را به داخل شلوار فرو برده و دسته او بیرون بود واقع شده بود.

رزم آرا هم درحالیکه چهار نفر از دژبان‌های بسیار آزموده که خیلی مورد اعتماد او بودند اطراف او را گرفته و آقای اسدالله غلم (وزیر کشور فعلی) و وزیر کار دولت رزم آرا هم در پشت شانه چپ او حرکت می‌کرد، و توگوشی با او صحبت می‌نمود وارد مسجد شد.

<http://www.chebayadkard.com>

پالتویی مشکی در بر داشت، و دست چپ خویش را در جیب فرو برده و کلاه شاپو خودش را هم در دست راست گرفته تکان می‌داد.

استاد طهماسبی چگونه اسلحه کشید؟

طهماسبی که در نزدیکی راهرو ایستاده بود نگاه می‌کرد ثانیه‌شماری می‌نمود، رزم آرا قدمی بیش با ایشان فاصله نداشت که دست چپ ایشان به زیر کت فرو رفته دست هفت تیر را محکم گرفتند، در این اثنا رزم آرا از مقابل ایشان عبور کرد، دقیقه حساس و خطرناکی بود، زیرا از یک طرف ایشان می‌خواستند بهرنحوی هست آن روز کار را خاتمه دهند و از طرفی دیگر هم لوله اسلحه گیر کرده و خارج نمی‌شد.

بالاخره بهرطریقی بود اسلحه را خارج نموده و با یک جهش در بین دو پاسیان مابین دو صنف مأمورین قرار گرفته و بلادرنگ رزم آرا را هدف قرار دادند، اولین تیر در سر او جای گرفت.

تیر اول که صدا کرد مأمورین ریختند ایشان را دستگیر کنند، ولی بلافاصله دومین و سومین تیر را درحالیکه رزم آرا در شرف افتادن بود به کتف و شکم او خالی کردند، و رزم آرا در نزدیکی حوض بزرگ مسجد سلطانی بزمین افتاد، و آقای فلسفی هم که در داخل شبستان مشغول صحبت بود صحبتش را قطع کرد و از منبر پائین آمد.

هرکس بفکر فرار خود بود، هریک به گوشه‌ای پناه می‌بردند، عده‌ای هم می‌خواستند اسلحه استاد طهماسبی را از دست ایشان خارج کنند. استاد هم استقامت کرده و با خنجری که در جیب داشتند همه آنها را فراری دادند. به فاصله چند ثانیه کسی در صحن مسجد شاه یافت نمی‌شد.

چگونه استاد دستگیر شد؟

طهماسبی که میدان را خالی از حریف دیده، به طرف بازار بزرگ (بازارها) حرکت کرد، و به آرامی و سکونت عجیبی وارد بازار شدند، و در ابتدای بازار زرگرها توقف کرده و با صدای رسائی شروع به گفتن تکبیر نموده و پی در پی ندای توحید و

بافگ «الله اکبر» را بلند کرده بودند. مرتب شعار می دادند و جملات:

«زنده باد اسلام»، «پاینده باد قرآن»، «تابود باد ایادی بیگانه»، «سرنگون باد

کاخ مستمکاران»، از دهانشان خارج می شد، و در فضای بازار طنین انداز می شد.

در این موقع پاسبانان هم که متجاوز از ۵۰ نفر بودند، هریک قسمتی از بدن ایشان را محکم گرفته و آقای سرتیپ دانشپور هم اسلحه خویش را نخت کرده و لوله آن را بر سینه استاد قرار داده و عقب عقب در بازار براه افتاد، تا ایشان را به کلانتری ۸ ببرد.

طهماسبی هر چند قدمی که می رفت با یک حرکت قدری مأمورین را به عقب زده و فریاد «زنده باد اسلام» را در بازار طنین انداز می کرد، بالاخره ایشان را به کلانتری ۸ بردند، و فوراً در اطراف کلانتری پاسبانانی با مسلسل‌های سبک آماده بکار گماردند، و استاد را در یکی از اتاقهای کلانتری تحت مراقبت شدید محبوس کردند.

محافظین رزم آرا چه شدند؟ <http://www.chebayadkard.com>

به مجرد رهائی تیر از اسلحه، مأمورین محافظ رزم آرا هم جزء سایرین فرار کردند، فقط یک نفر لز آنها به چنگال مأمورین افتاد، و چون لباس شخصی در برداشت خیال کردند که از همدستان استاد است. لذا سخت مضروب و مجروح کردند، و او را در حالیکه دست به جیب خود برده و مقداری کاغذ خارج کرده بود فریاد می زد و داد می کشید که من از محافظین رزم آرا هستم، ولی کسی به حرف او ارزش نمی گذاشت، و پی در پی او را با باتون و مشت و لگد فوازش می کردند، و سپس به کلانتری ۸ منتقلش نمودند، و در اتاق محبس استاد زندانش کردند، و به مجرد اینکه به سرتیپ دقتری گزارش، و رئیس شهربانی او را دید و شناخت آزادش کردند.

من فدائی اسلام هستم

پس از اینکه اطراف کلانتری را کاملاً برای دفع هرگونه هجومی که بمظنون نجات استاد طهماسبی بشود مجهز کردند، و اندکی وضع آرام شد، به سراغ استاد می آیند و از نامشان سؤال می کنند، ایشان می گویند که:

«فدائی اسلام نابود کننده دشمنان اسلام و ایران عبدالله موحد رستگار هستم»

این اولین جمله ای بود که در کلانتری در پاسخ سؤال مأمورین می گوید، و عین آن را در جراند عصر در آن روز نقل کردند. البته نام اصلی ایشان «خلیل» است، ولی نام وصفی خود که عبارت است از «بنده خدا و یکتاپرست و رستگار» است بیان می کند، و پس از

ساعتی تحت مراقبت شدید مأمورین با احتیاط کامل، استاد را به شهربانی منتقل می کنند. یکی از پاسبانان که بعداً مأمور نگهبان «زندان مجرد و تاریک» من بود چنین تعریف می کرد که: در حیاط شهربانی ایستاده بودیم، ناگهان اتومبیلی توقف کرد و شخصی خون آلود را در حالی که مرتب «الله اکبر» و «زنده باد اسلام» ورد زبانش بود پیاده کردند و بطرف طبقه دوم شهربانی که اداره آگاهی در آن مرتبه واقع است بردند، و بعداً فهمیدیم که او «استاد خلیل طهماسبی» کشته رزم آرا بوده است.

<http://www.chebayadkard.com>

در اطاق بهرامی

در اینجا لحظات اولیه ورود به شهربانی را از قول خود استاد خلیل نقل می کنیم، ایشان می گفتند:

پس از اینکه مرا به اطاق آقای بهرامی رئیس آگاهی آن زمان بردند، به روی میلی نشستم، و چون در اثر جراحات وارده اندک ضعفی عارض شده بود سر خود را به روی پیشدستی نهادم، مأمورین در رفت و آمد بودند و با هم توگوشی صحبت نموده، پیچ می کردند، ناگهان وضع اطاق بهم ریخت، و مأمورین پس و پیش رفتند، بعد معلوم شد که سرتیپ دفتری رئیس شهربانی برای دیدن من می آید. دفتری که وارد شد، نگاهی به سروپای من افکند و گفت که بسیار شبیه او است. بهرامی از او سؤال کرد: شبیه کیست؟ پاسخ داد: امامی، امامی! و پس از رد و بدل این جملات سرتیپ دفتری زیر لب کلمه ای گفت که من گمان کردم فحشی داد و جسارتی کرد، لهذا با دست بسته از روی میل جهیدم و با عصانیت فریاد زدم: «برو بیرون»، قوراً مأمورین اطراف او را گرفته و از اطاق خارجش کردند و برای من آب جوش و قنداق آوردند.

استاد طهماسبی به گفته خود چنین ادامه می دادند که:

چون از مرگ رزم آرا اطمینان نداشتم که او مرده است، لذا می خواستم از دادن پاسخ خودداری کنم. بدین جهت سرخویش را کمتر از روی پیشدستی برمی داشتم و هر وقت که سؤال می کردند که گزارش داده اند شما سپهبد رزم آرا نخست وزیر را در مسجد شاه به قتل رسانیده اید، سرم را میان دو دستم فرو می بردم و از جواب گفتن شانه خالی می کردم، زیرا می خواستم که اگر رزم آرا نمرده باشد، اقرار نکنم، بهمین جهت تا زمانی که مطمئن نشدم که او مرده است اعتراف نکردم، تا روز بعد که شنیدم روزنامه فروشها فریاد می زنند: «تشییع جنازه رزم آرا».

<http://www.chebayadkard.com>

رازی که توسط مرحوم نواب صفوی در دادگاه فرمایشی افشاء شد\*

ص - در باره ترور رزم آرا شایعاتی وجود دارد که شاه مخلوع در آن بی دخالت نبوده و حتی اخیراً در یادداشت‌های منسوب به ثریا آمده است که شاه از شنیدن خیر ترور رزم آرا به ابراز خوشحالی کرد و مثل این که قبلاً از این موضوع اطلاع داشت. آیا نواب صفوی در این باره اظهاری کرده است یا نه؟

ج - موضوعی که برای مردم شنیدن آن تازگی دارد اظهارات نواب صفوی در باره رزم آرا می باشد. او در یکی از جلسات دادگاه گفت در زمان نخست وزیری

<http://www.chebayadkard.com>

\* پس از پیروزی ۲۲ بهمن ۵۷ علیه رژیم دست نشانده و وابسته سلطنتی، مجله «رنگبار امروز» گزارشی را تحت عنوان «مطالب منتشر نشده‌ای از محاکمه نواب صفوی و یارانش» که حاصل مصاحبه آن نشریه با آقای دکتر شایانفر وکیل تسخیری مرحوم نواب صفوی بود در شماره ۴ - جمعه ۲۶ اردیبهشت ۵۸ منتشر نمود که حاوی نکات ارزشمندی می باشد.

آنچه را که در این بخش ملاحظه می فرمائید، اطلاعات جدیدی است که در رابطه با «قتل رزم آرا» در این مصاحبه منتشر شده است.

گردآورنده برای اطمینان بیشتر به آقای دکتر شایانفر مراجعه، و ایشان عین مطالب مذکور در «رنگبار امروز» را برای راقم یک بار دیگر توضیح و تشریح فرمودند. با تشکر و عرض امتنان از ایشان.

رزم آراء من و سید عبدالحمین واحدی تقاضای ملاقات با شاه را کردیم. در این ملاقات به شاه از فساد موجود در مملکت شکایت کردیم و گفتیم او که خود را مسلمان میدانند چرا جلوی این همه فساد و هرزه گیها را نمی‌گیرد. بعد افزودیم قصد ما نابود کردن مسبین فساد است.

شاه در جواب وجود فساد را قبول کرد اما تمام تقصیرها را متوجه رزم آراء کرد. یعنی تلویحاً با کشتن رزم آراء موافقت کرد.

موقمی که سخنان نواب صفوی به اینجا رسید رئیس دادگاه زنگ زد و دادگاه را تعطیل کرد. بعد از ۲۴ ساعت که دادگاه دوباره تشکیل شد من از نواب صفوی پرسیدم بعد از تعطیل دادگاه به او چه گذشت؟ نواب گفت: مرا به اتاق سپهد آزموده بردند. آزموده به من پرخاش کرد و گفت چرا اسم شاه را در دادگاه مطرح کردیم. او گفت: تو کوچکتر از آن هستی که شاه با تو ملاقات کند. بعد دستور داد مرا در اتاقش به شلاق بستند.

## قتل رزم‌آرا

به روایت سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی\*

سرهنگ مصور رحمانی در فصل اول از بخش ششم کتاب «خطرات سیاسی»<sup>۲</sup> خود تحت عنوان «در محفل زندانیان» که موضوع آن در رابطه با دستگیری وی در پایان خردادماه ۱۳۴۳ نامبرده و خطرات زندان وی می‌باشد از جمله می‌نویسد: «در محفل زندانیان طبعاً گفتگو از اموری بود که در آن محیط می‌گذشت، و یا اخیراً گذشته بود، و آنها کمابیش شاهد بودند. بحث در باره چهار نفر از زندانیان سابق بسیار گرم بود. دکتر حسین فاطمی، خلیل طهماسبی، ...»

در این مجموعه، مطالب مربوط به «خلیل طهماسبی» را از صفحات ۲۷۰ تا ۲۷۶ کتاب مذکور، که در ارتباط با موضوع مورد بحث ما می‌باشد بشرح ذیل نقل می‌کنیم:

«داستان رفقای زندان در مورد خلیل طهماسبی<sup>۳</sup> از جهت دیگر جانب بود. همه بالاتفاق می‌دانستند تیر او موجب قتل سپید حاجی علی رزم‌آرا نبود. البته او تیری

\* «مصور رحمانی (غلامرضا)»، «خطرات سیاسی ۲۵ سال در نیروی هوایی ایران». ت، ۱۳۶۴، انتشارات رواق.

۳ خلیل طهماسبی: از جمله مریدان آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی که به قصد کشتن سپید رزم‌آرا تیراندازی کرد.

<http://www.chebayadkard.com>



انداخته بود، ولی آن تیر به رزم آرا لطمه نزد. معهذا او، ترور رزم آرا را، که به دست یک گروهیان ارتش انجام گرفته بود، به خودش نسبت داد. و به قول زندانی ها، آن را به خویش گرفت. چون معتقد به آن عمل بود.

بعدها که ورق برگشت، و کودتای کرمیت روزولت، شاه را مجدداً به تخت نشاند، کوشش خلیل طهماسبی، در باز کردن اتهام ترور از خود، به جایی نرسید. اغلب زندانیان اطلاعات دقیق شخصی در این باب داشتند. دلایل فنی هم اطلاعات آنها را تأیید می کرد. از جمله دلیل بالستیکی\* مربوط به قدرت نفوذی گلوله.

وسیله تیراندازی خلیل طهماسبی، به اتفاق نظر، یک شش تیر کوچک بود. گلوله شش تیر، دارای کالیبر کوچک\*\* و سرعت اولیه کمی است. چنین گلوله، حتی از پارچه پالتوشی ضخیم دولا، به اشکال می تواند عبور کند. و به فرض عبور، سوراخ ورودی کوچکی، به وجود می آورد، و معمولاً قدرت کافی برای خروج از بدن را ندارد. وسعت زیاد زخم گلوله در بدن رزم آرا و نفوذ عمیق آن جای شک باقی نمی گذاشت که گلوله از اسلحه کمری پر قدرت با کالیبر بزرگ رها شده، و سلاح کمری «کلت» مناسب ترین سلاحی بود که ممکن بود چنان اثری ایجاد کند. این سلاح منحصرأ در اختیار ارتش بود.\*\*\*

بر عموم کسانی که از جریانات داخلی ارتش استحضار داشتند روشن بود که، شاه، از وجود رزم آرا ناراحت بود. دلایلی وجود داشت که ثابت می کرد رزم آرا در صدد تهیه و اجرای یک کودتا است. منجمه ایجاد شبکه پامگاههای ژاندارمری دورتادور شهر تهران، در نقاطی که هیچگونه دلیل انتظامی برای ایجاد آنها متصور نبود، ولی بعداً می توانست مراکز مؤثری برای کنترل هرگونه آمد و رفت به تهران بشود. و نیز انتخاب

\* بالستیک: علم مربوط به حرکت گلوله در فضا.

\*\* کالیبر: قطر داخلی دهانه گلوله.

\*\*\* در اصطلاح نظمین شش تیر سلاح خنثی کننده با گلوله های خفیف است. یعنی فعالیت حریف مورد اصابت را لحظاتی چند خنثی می کند. و حال آنکه کلت سلاح کشته است. و چون منظور از جنگ تحمیلی اراده به دشمن است نه کشتن او، شش تیر سلاح مطلوبی محسوب می شود. معهذا در جنگ دوم جهانگیر ژاپنی ها ولوبا این سلاح مجروح می شدند از آسیب زدن به حریف دست نمی کشیدند. به این جهت امریکائی ها علیه آنها سلاح کلت را که به منظور کشتن ساخته شده بود مورد استفاده قرار

<http://www.chebayadkard.com>

می دادند.

فرماندهان واحدهای نظامی، نه به دلیل صلاحیت و حسن شهرت آنها بلکه صرفاً بر مبنای میزان اعتماد شخصی رزم آرا به آنها.

شاه، مطلب را استنباط کرده بود، ولی نمی توانست به سادگی و به صرف استنباط های خود رزم آرا را عزل کند. زیرا، رزم آرا، مخصوصاً نزد خارجی ها، به قدرت و سرعت عمل مشهور بود، و عزل او، خود شاه را، در مظان تهمت خرابکاری قرار می داد که سعی دارد جلوی اصلاح کنندگان را بگیرد.

وقتی، شاه، از طریق امام جمعه تهران<sup>۵</sup> و پاره ای اطرافیان آیه الله سید ابوالقاسم کاشانی<sup>۶</sup>، شنید، که خلیل طهماسبی خیال ترور رزم آرا را دارد، بسیار خوشنود شد، چه به خوبی می دید، منظور او از دفع شر رزم آرا، به دست دیگری در شرف انجام است بدون آنکه آلودگی برای او بوجود آورده شود. او کافی دانست منتظر بماند تا کار خود به خود صورت بگیرد.

اطرافیان شاه او را متوجه کردند که، این انتظار کشیدن و جریان را به طبیعت واگذار کردن، غلط است. چرا که اگر خلیل طهماسبی، صددرصد در کار خود موفق نشود و رزم آرا با وجود تیراندازی، زنده بماند، بهترین بهانه به دست او خواهد افتاد که تحت عنوان توجیه آمیز حفظ انتظامات، به سرعت، تمام مخالفین خود و موافقین شاه و حتی خود او را دستگیر کند، و کودتای مورد نظر خود را از قوه به فعل درآورد. شاه، کاملاً درک کرد که، ترور رزم آرا، حکم شمشیر دولبه را دارد. که یک طرف آن متوجه رزم آرا و طرف دیگرش متوجه خود اوست. یعنی اگر بر اثر آن رزم آرا اثر بین نرود خودش نابود خواهد شد. به همین جهت، درصدد برآمد نیت خود را، در نابود کردن رزم آرا، با قصد خلیل طهماسبی در ترور رزم آرا، تلفیق کند. یعنی از اعتقاد دینی خلیل طهماسبی در نابودی رزم آرا سود جوید. تا سوءظنی متوجه او نشود.

۵ امام جمعه تهران استاد رشته حقوق مدنی دانشگاه حقوق بود. از افراد استثنائی، که به قول معروف هم آب رودخانه «سن» را خورده بود هم آب «فرات» را. یعنی هم در فرانسه تحصیل کرده بود و هم در نجف، هم به زبان فرانسه مسلط بود و هم به زبان عربی.

۶ آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی: مرد روحانی، سیاسی و مبارز، علمدار ترم معروف «در اسلام رهبانیت نیست» در مقابل کسانی که اصرار داشتند تلقین کنند سیاست از مذهب جدا است. از طرفداران بسیار مؤثر نهضت ملی و دکتر مصدق که بعداً بر اثر دسیسه های حزب ایران تغییر جهت داد و از ادامه تقویت دکتر مصدق منصرف شد.

یکی از گروه‌بانه‌های ارتش در لباس غیرنظامی مأمور انجام کار شد، که همواره با علم وزیر کار\*، بلافاصله پشت سر رزم‌آرا حرکت کند. او مأمور بود، همین‌که طهماسبی مبادرت به تیراندازی کرد، با گلوله کلت رزم‌آرا را مورد اصابت قرار دهد و بکشد. این طرح دقیقاً به موقع اجرا گذارده شد. و رزم‌آراء که به اصرار و راهنمایی علم به طرف مسجد حرکت کرد، بلافاصله پس از بلند شدن صدای گلوله طهماسبی، به دست آن گروه‌بان کشته شد. آتهائی که اثر گلوله را در بدن رزم‌آرا معاینه کرده بودند شک نداشتند او با گلوله کلت کشته شده بود نه با گلوله اسلحه خفیف. خلیل طهماسبی، با قبول مسئولیت ترور رزم‌آرا، در واقع پرده‌ساز می‌شد بر نیت دیگران. او نمی‌دانست شاه از ذوق در پوستش نمی‌گنجد.

بر اثر نفوذ آیت‌الله کاشانی که سمت ریاست مجلس شورای ملی را هم داشت، خلیل طهماسبی آن موقع از مجازات معاف شد. ولی پس از کودتای کریمت روزولت و برگشتن شاه از رم، خلیل طهماسبی را، به جرم قتل مشهود و اقرار شده ترور رزم‌آرا، زندانی کردند. خود کرده را تدبیر نبود. و خلیل طهماسبی، که خودش می‌دانست قضیه از چه قرار بوده، دیگر راهی نداشت. او را به ناحق اعدام کردند.

وقتی این ماجرا را در دژبانی کل با آب و تاب برایم تعریف کردند، یاد گفتگویی افتادم که به فاصله کوتاهی پس از تیر خوردن رزم‌آرا از سرهنگ توپخانه دیهیمی\*\* شنیده بودم. سرهنگ دیهیمی در بیمارستان نظامی شماره ۱ بستری بود. او در دانشگاه جنگ سمت استادی، و در رکن دوم ستاد ارتش و دادرسی ارتش، سمت ریاست مرا داشت. و چون حالش نگران کننده بود همان موقع به عیادتش رفتم.

او قبلاً در دفتر نظامی، که در واقع ستاد شخصی شاه محسوب می‌شد رئیس

\* در اصل اشتباهاً «وزیر دربار» نوشته شده است. <http://www.chebayadkard.com>

\*\* سرهنگ حبیب‌الله دیهیمی: افسر ستادی بود بسیار اهل مطالعه، دارای مغز سیاسی، رفیق باز و وسیع فکر و صحیح‌العقل. شهرت داشت که عقل مفصل‌برلشگر ارفع و سهید باتمانتالیج بود. مشاغل مختلفی را تصدی کرد که از آن جمله استادی دانشگاه جنگ، ریاست رکن دوم ستاد ارتش، دادستانی ارتش، وابستگی نظامی ایران در آمریکا، معاونت ستاد ارتش، فرماندهی تیپ زاهدان و ریاست دفتر نظامی را می‌توان نام برد. او یک یازیگر سیاسی و نظامی بوده و به همین جهت اشخاص از او وحشت داشتند و او را دسیسه‌گر می‌خواندند و دشمنانش می‌شدند. در آخر عمر همه حتی دوستان نزدیکش از او فروری شدند.

بود، و در آنجا با اقتدار تمام کار می کرد. ولی اخیراً مصدر کار مهمی نبود و به همین جهت کسی سراغش نمی رفت. به طور محسوس از دیدنم خوشحال شد. از حالش استفسار کردم، گفت، حقیقت اینست که اساس بیماری من فرسودگی اعصاب است. ولی این دکترها چیزی از آن بابت سرشان نمی شود و فقط توجه به عوارض آن دارند. مثل سردرد و بی حالی. و دوا برای تسکین آن می دهند بدون اینکه به منشاء بیماری پردازند. به همین جهت معالجات آنها به جایی نمی رسد.

گفتم: — این روزها شما فعالیت شدید فکری و حتی بدنی ندارید که از فرسودگی عصبی و غیر آن صحبت کنید. فکر نمی کنید تلقین شخصی عامل اصلی و یا عامل مهم این فکر باشد؟

گفت: یاد مولیر و تأثر بیمار خیالی افتادی و مرا در ردیف مردم ضعیف و خیالاتی می گذاری؟ بعد دست کرد و از داخل کیف دستی دوسه برگ کاغذ که روی آنها مطالبی نوشته بود بیرون آورد و یکی از آنها را به دستم داد که بخوانم. نامه ای بود روی کاغذ مارک دار اداری بیوتات سلطنتی، خطاب به سرهنگ دیهیمی، به مضمون تقریبی زیر:

به لحاظ رضایت خاطری که اعلیحضرت همایونی از خدمات شما دارند اجازه فرمودند از لحاظ عنایت به شما و یلای شماره... دریند در فصل تابستان مورد استفاده شما قرار گیرد.

<http://www.chebayadkard.com>

نامه را خواندم، و در آن نکته فوق العاده ای که ناراحتی عصبی را موجب شود ندیدم، و همین نظر را به خود او منعکس کردم، و گفتم رفتن به دریند، و تابستان را آنجا گذراندن، اگر مطلوب نباشد عیبی هم ندارد. شما چرا باید اینقدر ناراحت باشید؟

گفت: — کلمه «عنایت» را نمی بینی؟ حالا من در نظر این به همه چیز واجب العنایه و واجب الرعایه شده ام؟

گفتم: — مگر با امضاء کننده نامه خورده حسابی داشتید؟ و اشاره کردم به نام امضاء کننده.

گفت: — او داخل آدم نیست. خودش را می گویم که با طنابش هیچکس به هیچ چاهی نمی تواند برود (برداشت صحبت طوری بود که هیچ جای شک باقی نمی گذاشت مقصود از کلمه خودش شخص شاه بود) و بعد اضافه کرد، حالا این نامه را

که به او نوشته‌ام، برایت می‌خوانم، تا خودت قبول کنی، این اظهار عنایت آقا، اعصاب و حتی روح آدم را می‌خورد.

بعد شروع کرد به خواندن نامه که قریب دو صفحه بود خطاب به شاه. در آن، از خدمات طولانی خود به کشور و ارتش و شخص شاه، ذکر کرده بود، منجمه رفع غائله افسران توده‌ای که در سال ۱۳۲۴ به فرماندهی سرگرد توپخانه اسکندانی از خراسان به مرادپه و آق‌قلعه رفته بودند، و در آنجا در دامی که ژاندارم‌ها به طرح سرهنگ دیهیمی برایشان مهیا کرده بودند، نابود شدند. همچنین، از چگونگی مسلح کردن شاهسون‌ها در اردبیل برضد حکومت پیشه‌وری، و از مسلح کردن ذوالفقاری‌ها در منطقه زنجان به همان منظور و پاره‌ای موارد دیگر. در انتهای لیست خدماتش اشاره‌ای بود به ترور رزم‌آرا به مضمون تقریبی زیر:

«چنانچه اعلیحضرت به خوبی می‌دانند برای از میان بردن سپهبد رزم‌آرا غیر از آقای علم هیچکس به اندازه چاکر سهم نداشت.»

انتهای نامه صورت پرسشی داشت تقریباً به این مضمون که آیا پاداش چنین فردی با این همه خدماتش اینست که در نامه مورخه وزارت در بار او را مستحق عنایت خطاب کنند؟

مقصودم از ذکر این قسمت معترضه مطابقت مفهوم ماقبل این نامه با گفتگوی محفل زندانبانان است که به شرح آن پرداخته شد.»

<http://www.chebayadkard.com>

نامه علی اصغر ذوالفقاریان به ریاست دادسرای عالی تهران\*

احتراماً خاطر عالی مبوق می‌دارد این جانب علی اصغر ذوالفقاریان به فرمان مطاع شاهانه و طبق تصویب وزارت کشور، چون در حوادث قیام ملی ۲۸ مرداد ۳۲ پای فدوی مورد اصابت گلوله واقع شده قرار می‌باشد برای مدت سه الی چهار ماه برای معالجه به هامبورگ عزیمت نمایم، لهذا استدعا دارم با تقاضای این جانب دائر به عزیمت به خارج ذکر شده موافقت حاصل شود.

توضیح آنکه فرمان مذکور طی شماره ۳۴/۱۰/۱۷ - ۲۵۴۳۷/۸/۱۷۷۵۸ می‌باشد که بایستی در تاریخ ۳۵/۳/۲۵ به مورد اجراء گذارده شود. با تقدیم احترامات شایسته.

<http://www.chebayadkard.com>

۳۵/۳/۲۴ آقای باز پرس شعبه سوم ملاحظه فرمایند.

۳۵/۳/۳۴ فعلاً بلامانع است، امضاء باز پرس شعبه سوم دادسرا.

به استحقاق دولت در امر اعتبار

نسخه

اقرارنامه طلاق صورت پذیرد و این جانب مع اعتراف خود از فقار بابت بفرمان  
 و طلی تفسیر وزارت کشور چون در صورت قیام ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در خفا سرزده  
 گویا در واقع شده قرار میدهد بر این است که لا اله الا الله محمدی بن محمد  
 نامی همکار است در امر و تقاضای این جانب است از به عنایت باری در گشته بود  
 و در صورتی که فرسخ آنکه فرمان مذکور است ۱۷۷/۵۸ / ۲۸۴۳۷/۸۱ مرتبه است که در تاریخ  
 به صورتی که گذرد و در وقت تقسیم قرار است

صحت  
۱۳۳۵

تاریخ ۱۳۳۵  
مهره است که در تاریخ

مهره است که در تاریخ

گزارش اداره اطلاعات شهربانی به شعبه ۳ بازپرسی دادسرا راجع به محمدعلی

حمامیان\*

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

شماره: ۵۰۱۱۹ ن س

تاریخ: ۴۰/۷/۲۵

از: اداره اطلاعات

به: ریاست شعبه ۳ بازپرسی دادسرای تهران

درباره: آقای محمدعلی حمامیان

بازگشت بشماره ۶۵۷ - ۴۰/۷/۱۰ نامبرده در سال ۳۱ مأمور ویژه این اداره بوده که پس از چندی به خدمتش خاتمه داده شده و طبق سوابق موجوده محل اقامت وی بخش ۶ خیابان مولوی میدان شاه کوچه مشاور دست راست کوچه اول کاشی ۳۹ می باشد، و نشانی دیگری از وی در دست نیست / ف.

رئیس اداره اطلاعات: سرهنگ ستاد صمدیانپور

امضاء

محرمانه

۵ صفحه ۱۰۶۶ پرونده.



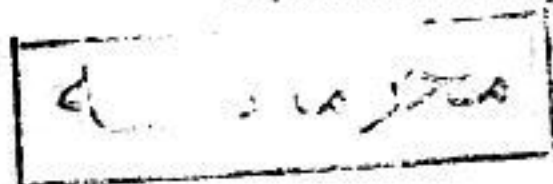
۱- ل  
در جواب مراسم حروف و  
اعداد ممیزه که متمم شماره  
است با شماره ذکر شود



وزارت کشور  
شهربانی کل کشور

از .....  
اداره .....  
دایره .....  
شماره ۵۰۱۱۹/۵۵  
تاریخ ۲۵/۷/۶۰

<http://www.chebayadkard.com>



از اداره اطلاعات

به ریاست شعبه ۳ بازرسی داد سرای تهران

درباره آقای محمد علی حمامیان

بازگشت بشماره ۶۰۷/۱۰-۶۰۷-۴۰ نامبرده در سال ۳۱

مامور ویژه این اداره بوده که پس از چندین بخدمت متش خاتمه

داده شده و طبق سوابق موجود محل اقامت وی بخش ۶ -

خیابان مولوی میدان شاه کوچه مشاور دست راست کوچه اول -

کاشی ۳۹ میباشد و نشانی دیگری از وی در دست نیست

رئیس اداره اطلاعات، سرهنگ ستاد اطلاعات

دست راست

تاسیس

تاسیس

۷۵۶/۴۴۴

شهربانی کل کشور

۶۰۷/۱۰-۶۰۷-۴۰

۲۵/۷/۶۰

۲۵/۷/۶۰

## بازجویی از محمدعلی حمامیان (بعنوان مطلع)\*

علائم وزارت دادگستری

بتاریخ ۸/۸/۴۰ آقای محمدعلی حمامیان که بعنوان مطلع احضار شده‌اند در شعبه حضور یافته‌اند و بشرح زیر از ایشان تحقیقات می‌شود.  
س - خود را معرفی کنید.

ج - محمدعلی حمامیان فرزند جلیل، ۳۰ ساله، سواد دارم، فاقد سابقه محکومیت کیفری، شغل مدیرعامل کارخانه ریخ، ساکن تهران بخش ۶ خیابان مولوی کوچه مشاوره، منزل شخصی، کاشی ۳۴، مسلمان تبعه ایران، امضاء.

س - شما در سال ۳۴، در دی‌ماه آن سال بعنوان مطلع مطالبی در مورد نقش رزم‌آرا در بازپرسی ارتش راجع [به] دکتر مظفر بقائی اظهار نموده بودید. برای اینکه جزئیات بیشتر روشن شود، مجدداً اطلاعات خود را مشروحاً بیان فرمائید.

ج - در موقع زمامداری مرحوم رزم‌آرا بنده وعده دیگر جزء حزب زحمتکشان بودیم. در آن موقع روزنامه شاهد توسط حکومت وقت توقیف، و چاپخانه در محاصره مأمورین بود. بنده به اتفاق دیگر آقایان شیها در چاپخانه پیتوته می‌نمودیم. روزی که

<http://www.chebayadkard.com>

۵ صفحات ۱۱۰ تا ۱۱۴ پرونده.

سپهبد رزم آراء به قتل رسید، بنده از طرف دکتر بقائی مأموریت پیدا کرده که به مسجد شاه بروم ولی آقای دکتر بقائی چیزی به من نگفتند. در موقعی که مرحوم رزم آراء به قتل رسید این جانب برای آن که خیر آن را به دکتر بقائی برسانم، هراسان به محل حزب رفتم. بمجرد اینکه وارد حزب شدم، آقای دکتر بقائی بدون مقدمه به آقای علی زاده که در محل حزب بودند گفتند رزم آراء به قتل رسید، و این جانب روی قرائن و دلایل اینکه بدون آنکه من به آقای دکتر بقائی اظهار نمایم ایشان بدون مقدمه اظهار داشتند که رزم آراء به قتل رسید، من بنده حدثاً می گویم شاید این از جریان قتل قبلاً اطلاع داشته است، و عیناً هم این جریان را در دندرسی ارتش اظهار نموده، امضاء.

س - آقای دکتر بقائی موقعی که شما را به مسجد سلطانی فرستادند، چه سفارش کردند، و از اینکه می گوئید به من مأموریت دادند مقصود چیست، مأموریت خبر آوردن بوده یا بایستی شما عملی انجام دهید، توضیح دهید [؟]

ج - اولاً آقای دکتر بقائی هیچگونه سفارشی به اینجانب در مورد کار مخصوصی نکردند، و ذکر جمله مأموریت منظور از آن است که ایشان در آن موقع در هر کجا تجمعی بود یکی از اعضاء مورد اطمینان حزب را برای کسب خبر می فرستادند. و آن روز هم اینجانب را فقط برای اینکه خبری برای ایشان ببرم فرستادند. ولی در وهله اول به این جانب در مورد خبر هیچ گونه دستور یا توضیحی ندادند، امضاء.

س - شما می گوئید که چون قبل از ابلاغ خبر خود دکتر بقائی قتل رزم آراء را به علی زاده می گوید، معنوم می شود قبلاً از جریان توطئه باخبر بوده، مستند به چه دلیل و مدرکی است [؟]

<http://www.chebayadkard.com>

ج - این جانب مطلقاً دلیلی ندارم، و همانظوری که در بالا بعرض رسید روی استنباط این جانب بوده است و بس، امضاء.

س - آیا آقای دکتر بقائی که علیه شما اعلام جرمی نموده است، چون در روزنامه کیهان این موضوع درج شده است [؟]

ج - اگر اعلام جرمی شده بود وظیفه مقامات قضائی بود که به بنده ابلاغ نمایند، و تا این ساعت که در محضر آقای باز پرس هستم، چنین اعلام جرمی بنظر این جانب نرسیده است، امضاء.

س - شما در موقعی که در چاپخانه شاهد کار می کردید فعالیتی از طرف آقای

دکتر بقائی بر علیه مرحوم رزم آراء مشاهده می کردید و آیا چنین فعالیت (در صورت وجود فعالیت) بنحوی بود که صورت توطئه بر جان مرحوم رزم آراء پیدا کند یا نه [؟]

ج - اولاً بنده در چاپخانه و روزنامه شاهد کار نمی کردم، یکی از اعضای حزب زحمتکشان بودم، و درثانی از فعالیت آقای دکتر بقائی در مورد توطئه این جانب مطلقاً خبری نداشتیم. اگر فعالیت و یا توطئه [ای] بوده در کادر رهبری حزب بوده که بنده در آنجا نه تنها عضویت نداشتیم، بلکه کوچکترین خبری هم از آنها نداشتم، من یک عضو ساده بودم و بس، امضاء.

س - شما موقعی که در مسجد سلطانی حضور یافتید از اعضای حزب زحمتکشان و یا کارکنان روزنامه شاهد کسی را مشاهده کردید، و ضمناً محل توقف خودتان را در مسجد تعیین کنید [؟]

ج - بنده در حال درست بخاطر ندانم که کسی دیگر از اعضای حزب در آنجا بوده یا نه، و محل توقف من درست بخاطر دارم دم درب ورودی به داخل شبستان مسجد و حداقل فاصله ۲۰۰/دویست متر تا محل قتل بوده است، امضاء.

س - شما شخص ضارب را دیدید، و آیا در موقع دادن خبر قتل اسم ضارب را هم گفتید یا نه [؟]

ج - در موقع قتل، در اثر جنجال مردم و مأمورین تا چند دقیقه این جانب و اطرافیانمان از قتل خبری نداشتیم. ولی بنده دیدم که مأمورین انتظامی دنبال شخصی دویدند به طرف غرب، و بعداً درست بخاطر دارم که آقای سید ابراهیم ابطحی که شغل ایشان مدیریت مراسم ختم در تمام مجالس می باشد باتفاق دو نفر افسر شهربانی جنازه مرحوم رزم آراء را به داخل یک ماشین در درب شمال بردند، و من هم دنبال آنها رفتم، و تا موقعی که در جراید عکس و اسم قاتل را درج کردند از هویت او مطلقاً اطلاع نداشتم، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>

س - آیا قبل از رفتن به مسجد، آقای دکتر بقائی اظهاراتش طوری بود، که مستفاد شود در مسجد اتفاق و یا قتلی می افتد [؟]

ج - در آن موقع بنده هیچ گونه استنباطی از گفته ایشان نکردم، امضاء.  
س - بالاخره شما که نامه ای به دادستانی ارتش نوشته و اظهار کرده اید اطلاعاتی در مورد قتل رزم آراء دارید، آن اطلاعات غیر از مطالبی که گفتید چه بوده

ج. جمله (اطلاعات). درست بخاطرم نیست، و اگر هم گفته باشم این‌ها فقط امتیاط من بوده که در بالا بعرض رسانیدم، امضاء.

ب. در مورد سایر متهمین پرونده که اسمشان خوانده می‌شود (اسامی کلیه متهمین پرونده تمام برده شد) آیا اطلاعاتی از این باب دارید یا نه [؟]

ج. بنده مطلقاً با آقایان رابطه و ارتباطی نداشته‌ام همان‌طور که گفتیم من یک عضو ساده بوده که ضمناً کارت عضویت هم نداشتم، و بعضی از آقایان گویا بنظر اینجانب جزء کادر رهبر [ی] حزب [بودند]، امضاء.

ب. حالا که از قضیه قبل مرحوم رزم آراء سالها گذشته است، با بخاطر آوردن جزئیات مطلب تازه‌ای بنظر شما نمی‌رسد که مربوط به این مسئله باشد [؟]

ج. متأسفانه هیچگونه خبر تازه‌ئی بنظر اینجانب نمی‌رسد، چون بعد از این جریان بنده بکلی از حزب زحمتکشان کناره‌گیری کرده، و در جریانات سیاسی اصولاً دخالتی ندارم، امضاء.

س. اظهارت خودتان را گواهی کنید.

ج. امضاء می‌کنم، امضاء.

تحقیقات از مطلع خاتمه یافت، و چون اتهامی متوجه او نیست، لذا بی قید آزاد گردید، احضار متهمان مطالبه شده.

امضاء باز پرس شعبه سوم دادسرای تهران

۴۰/۸/۸



|        |       |            |       |          |           |
|--------|-------|------------|-------|----------|-----------|
| پرونده | خروجی | تاریخ      | حواشی | دادخواست | دادخواهان |
|        |       | روز - ۱۳۶۴ |       |          |           |

باسم خداوند متعال و بزرگواران  
 محترمین و بزرگواران  
 خود را می‌رساند.

حج و عمره در روزهای ۱۳۶۴  
 که در تاریخ ۱۳۶۴/۰۱/۰۱ در شهر تهران  
 انجام شد.

سرکار محترم  
 در خصوص درخواست  
 خود را می‌رساند.

حج و عمره در روزهای ۱۳۶۴  
 روزهای ۱۳۶۴/۰۱/۰۱ در شهر تهران  
 دیگر کسانی که با ما در این سفر  
 در این سفر شرکت کردند که به  
 در این سفر شرکت کردند که به  
 در این سفر شرکت کردند که به  
 در این سفر شرکت کردند که به



روز بازجویی و صورت مجلس

| مادخواستگان | دادخواستنده | خواستہ | تاریخ    | جزوہ مان | پروندہ |
|-------------|-------------|--------|----------|----------|--------|
|             |             |        | روز ۱۳۴۰ |          |        |

اینکه بدون آنکه من میسر در توفیق اظهار نام درین بدون تقدیر اظهار در دستگیرم  
 که در توفیق رسیدم بنده حدیث میگویم تا در این میان منتی قبلاً اطلاق در دست  
 و دستیار این و بیان را در دستکار این (اظهار نمودم) ~~و~~  
 سر آفرینش نماید تا با همه حقیقت و حقاقت تمام تقاضای کار خود را  
 ایندیشی من با سریت و لذت مفرد است تا سریت لاله آرد در  
 یا با این تا صلی انبیا صید تریم رسید

چه اولاد در توفیق بگیرد سلفا به این باب نگردد در کار خود میسر و در دستگیرم  
 منظور از آن است که درین کار خود تا تمام سیر کبی مجموع بودگی از اینست و در این  
 خوب در این کسب غیر میفرستادند و در روزیم از این واقعه را با اینست  
 این کار میفرستادند اولاد به این باب در مورد خود میفرستادند  
 یا در توفیق نداشتند ~~و~~  
 سر آفرینش نماید تا با همه حقیقت و حقاقت تمام تقاضای کار خود را  
 سیدم سید تقی که برین زکوة و غیره رسیده است در این  
 حاجت از اینست که در این کار خود در این کار خود در این کار خود

در این کار خود در این کار خود در این کار خود



برگ بازجویی و صورتجلسه

|                    |              |            |        |
|--------------------|--------------|------------|--------|
| نام و نام خانوادگی | تاریخ        | جزء و مکان | پرونده |
|                    | روز - - ۱۳۴۴ |            |        |

چون که در این مورد هیچگونه مدرک و وثیقه ای در اختیار قاضی محترم قرار نگرفته است و این امر موجب تردید در صدور حکم است.

در این خصوص قاضی محترم به استناد ماده ۱۷۱ قانون مجازات اسلامی (در صورت وجود شک) حکم برائت صادر فرموده است.

چونکه در این مورد هیچگونه مدرک و وثیقه ای در اختیار قاضی محترم قرار نگرفته است و این امر موجب تردید در صدور حکم است. در این خصوص قاضی محترم به استناد ماده ۱۷۱ قانون مجازات اسلامی (در صورت وجود شک) حکم برائت صادر فرموده است.

در این خصوص قاضی محترم به استناد ماده ۱۷۱ قانون مجازات اسلامی (در صورت وجود شک) حکم برائت صادر فرموده است.





| ملک خواہان | داد خوانندہ | حوادث | تاریخ | جزوہ دان | پروندہ |
|------------|-------------|-------|-------|----------|--------|
|            |             |       | روز   | ۱۳۶      |        |

سر ناگھن سہاسی لایم جی و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی

حجہ و تعلق سہاسی لایم جی و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی  
 تعلق سہاسی لایم جی و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی  
 و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی  
 و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی  
 و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی  
 و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی

سر ناگھن سہاسی لایم جی و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی  
 و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی

حجہ و تعلق سہاسی لایم جی و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی  
 و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی  
 و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی  
 و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی

سر ناگھن سہاسی لایم جی و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی  
 و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی و دیگر صحیح داد لکھن سہاسی لایم جی